

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

«لا يقال: لا مجال لهذا الإشكال، لوقيل بأنها كانت قبل أداء الأمانة إليها إنشائية؛ لأنها بذلك تصير فعلية تبلغ تلك المرتبة».

مرحوم آخوند فرمودند شیخ انصاری بین حکم ظاهری و واقعی را اینطور جمع کرد که حکم واقعی در مرحله‌ی انشاء است، اما حکم ظاهری در مرحله‌ی فعلیت است.

فرمودند این جمع شیخ گرفتار دو اشکال مهم است.

اشکال اول

اگر احکام واقعی در مرحله‌ی انشاء باقی بمانند، دیگر وجوب امتثال را به دنبال ندارد. امتثال احکام واقعی فعلیه واجب است اگر تکلیفی به مرحله‌ی فعلیت رسید، امتثال آن واجب است و نتیجه این می‌شود که این امارات و اصول دیگر لزوم امتثال ندارند، چون این امارات و اصول در فرضی است که ما نسبت به حکم واقعی جاهل هستیم، حال اگر حکم واقعی در مرحله‌ی انشاء باشد، دیگر وجوب امتثال ندارد و در نتیجه این امارات و اصول هم وجودشان لغو می‌شود، این خلاصه اشکال بود.

دفاع از مرحوم شیخ انصاری

برخی از مرحوم شیخ دفاع کرده‌اند، می‌گویند مراد شیخ این است که احکام واقعی تا قبل از قیام امارات و اصول عملیه، عنوان حکم واقعی انشایی را دارند، اما بعد از اینکه اماره یا اصل بر حکمی قائم شد آن حکم واقعی انشایی، به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد؛ اما قبل از اماره، قبل از اصل عملی، آن احکام واقعی در مرحله‌ی انشاء باقی می‌ماند؛ اما اگر خبر واحد آمد یا اصل عملی قائم شد با قیام اماره آن حکم انشایی به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد؛ لذا این اشکال به شیخ انصاری که بگوید احکام دیگر وجوب امتثال ندارند، یک اشکال غیر واردی است.

مرحوم شیخ نمی‌گوید هیچگاه به مرحله‌ی فعلیت نمی‌رسد و احکام انشائی همیشه در مقام انشاء باقی می‌ماند؛ بلکه می‌گوید تا قبل از قیام اصول و اماره در مرحله‌ی انشاء است، اما بعد از اینکه اماره قائم شد به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد.

اشکال مرحوم آخوند به دفاع

مرحوم آخوند می‌فرماید: این دفاع بنظر ما ناتمام است و باید بررسی کنیم و ببینیم آن دلیلی که اماره را حجت قرار می‌دهد چه اثری دارد و چه غایتی بر آن دلیل مترتب می‌شود.

دلیل می‌گوید به خبر واحد و اصل عملی، عمل کن. دلیلی که اماره و اصل عملی را حجت قرار می‌دهد، مخصوصاً در مورد امارات می‌گوید: مودی اماره را به منزله الواقع بدان تعبداً، یعنی اگر حقیقتاً و وجداناً علم به وجوب نماز جمعه پیدا می‌کردید بر این علم آثاری را بار می‌کردید، حال دلیل حجیت اماره می‌گوید مودی این اماره را یعنی وجوب نماز جمعه را، به منزله‌ی واقع بدان تعبداً، به این مودی اماره نگاه تعبدی کن و بعنوان واقع بدان؛ دلیل حجیت اماره این کار را انجام می‌دهد.

بنابراین دلیل حجیت اماره مودی را به آنچه ثابت در واقع است حجت قرار می‌دهد. وقتی می‌گوییم دلیل یعنی آن دلیلی که می‌گوید خبر واحد حجت است و مضمون خبر واحد را به منزله‌ی واقع قرار می‌دهد، ما باید ببینیم ثابت در واقع چیست؟ هرچه در واقع ثابت است آن دلیل حجیت می‌گوید این مودی را هم به منزله‌ی همان بدان و غیر از این نیست.

شیخ انصاری می‌گوید تا قبل از قیام اماره آنچه در واقع ثابت است حکم انشایی است، پس واقع حکم انشایی می‌شود. اماره که قائم می‌شود حجیت اماره اثرش این است که مودی اماره را به منزله‌ی آن حکم انشایی بدان تعبداً. تعبداً این مودی را حالا فرض کنید مودی وجوب نماز جمعه است، تعبداً این را حکم انشایی بدان.

پس ما این دو مقدمه را داریم دلیل حجیت اماره می‌گوید: اماره را به منزله‌ی واقع بدان. این قبول است. مقدمه دوم، واقع هرچه که هست این مودی به منزله‌ی آن واقع می‌شود تعبداً، شما شیخ انصاری اعتراف دارید که واقع حکم انشایی است؛ پس دلیل حجیت اماره این وجوب نماز جمعه را که مودی اماره است را به منزله‌ی واقع بدان یعنی به منزله‌ی حکم انشایی بدان تعبداً.

بعد مرحوم آخوند عبارتی دارند، می‌فرمایند بله اگر این دلیل حجیت اماره مودی را به منزله‌ی حکم انشایی متصف به قیام اماره قرار می‌داد، ادعای شما درست بود. اگر آن دلیلی که خبر واحد را حجت قرار داده است به ما بگوید مودی خبر واحد را فقط به منزله‌ی حکم انشایی ندان؛ بلکه به منزله‌ی حکم انشایی متصف به اینکه اماره ما را به آن رسانده است می‌باشد، حکم انشایی متصف بعنوان اینکه مودی اماره است که این فعلیت می‌شود؛ چون شما شیخ گفتید وقتی آن حکم انشایی متصف به مودی اماره شد، یعنی اماره قائم بر آن حکم انشایی شد، آن حکم انشایی به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد.

آخوند می‌فرماید اگر دلیل حجیت می‌توانست این را اثبات کند یعنی دلیل حجیت خبر واحد می‌گفت این مودی را بمنزله‌ی حکم انشایی مودی اماره، حکم انشایی را به منزله‌ی آن بدان، این عبارة اخري فعلیت است، آنگاه این اشکال دیگر به شیخ وارد نمیشد؛ اما ما ثابت کردیم دلیل حجیت اماره نمی‌تواند این را اثبات کند، نه حقیقتاً و نه تعبداً.

دلیل می‌گوید خبر واحد حجت است، آیا این دلیل می‌تواند بگوید که اگر خبر واحد گفت نماز جمعه واجب است، این نماز جمعه را به منزله‌ی حکم انشایی که اماره مطابق با آن در آمده، قرار بدهد؟ آخوند می‌گوید نه حقیقتاً می‌تواند این کار نکند و نه تعبداً.

اما حقیقتاً از کجا ما بدانیم این اماره مطابق با واقع است؟ ممکن است مطابق باشد و یا نباشد. اما تعبداً فقط اماره می‌گوید این به منزله‌ی واقع است. واقع اگر حکم انشایی است این هم به منزله همان حکم انشایی است. بعد یک «فافهم» دارند که آن را در تطبیق توضیح می‌دهیم.

توضیح عبارت

بعد از این مطلب می‌فرمایند «اللهم إلا أن يقال»، اگر کسی بگوید که درست است خود دلیل حجیت اماره تعبداً نمی‌تواند، حکم انشایی اثبات کند که متصف به قیام اماره بر خودش شده است، اما این را به دلالت مطابقی نمی‌تواند اثبات کند، اما به دلالت اقتضاء می‌تواند، یعنی اگر این دلالت نباشد این کلام حکیم مستلزم لغویت است، به دلالت اقتضاء باید این را اثبات کند.

مسأله را مقداری باز کنیم؛ ببینید ما یک حکم انشایی داریم، مرحوم آخوند به مرحوم شیخ می‌گوید اگر آن حکم انشایی بخواهد به مرحله‌ی فعلیت برسد، شما باید از این راه بروید بگویید دلیل حجیت اماره می‌گوید این مودی اماره را به منزله‌ی این مرکب بدان. مرکب چیست؟ حکم انشایی متصف به اینکه اماره ما را به آن حکم رسانده است. «أدت علیه الاماره»،

چرا آخوند می‌گوید باید این مرکب را اثبات کنیم؟ چون عبارت اخری فعلیت است. اگر این نباشد و خود حکم انشایی بدون این صفت باشد ما دیگر فعلیت نداریم. این عبارت اخری فعلیت است؛ شیخ انصاری هم دنبال اثبات فعلیت است، مرحوم آخوند می‌فرماید پس باید بگوید دلیل حجیت اماره می‌خواهد این را اثبات کند، دلالت مطابقی که ندارد، پس باید از راه دلالت اقتضاء بیایم.

دلالت اقتضاء یعنی بگوییم اگر دلیل حجیت اماره بخواهد یک حکم انشایی صرف را بدون آن صفت، اثبات کند، این لغو است، چون بر حکم انشایی اثری مترتب نمی‌شود. با صد اماره صد میلیون حکم انشایی اثبات کنید «لا یترب علیه اثر».

پس باید با دلیل حجیت اماره یک نتیجه‌ای بگیرید و بگویید یک چیزی را اثبات می‌کند که حکم فعلی باشد تا اثر بر آن مترتب باشد. مرحوم آخوند می‌فرمایند: این حرف خوبی است، لکن این در صورتی است که ما بگوییم اگر دلیل حجیت اماره غیر از حکم انشایی محض چیز دیگری را اثبات نکند، اثر بر آن مترتب نباشد و لغو لازم بیاید؛ در حالی که می‌توانیم از راه عناوین ثانویه اثر برای آن درست کنیم.

مرحوم مشکینی در حاشیه دارند که مراد مرحوم آخوند مثل نذر است، اگر کسی نذر کند که در صورتی که اماره بر یک حکم انشایی قائم شود، یک درهم صدقه می‌دهم. اگر خبر واحد آمد مؤدی آن حکم انشایی را ثابت می‌کند و او باید به نذر خود وفا کند؛ پس آخوند می‌فرمایند اگر دلیل حجیت که حکم انشایی را اثبات می‌کند، هیچ اثری بر آن مترتب نشود مسلم لغویت است، اما اثر فعلیت بر آن مترتب نمی‌شود، ولی آثار دیگر از قبیل نذر و غیره بر آن مترتب می‌شود. تا اینجا اشکال اول به مرحوم شیخ تمام شد.

«لا يقال»، قائل این «لا يقال» می‌خواهد از شیخ دفاع کند، دفاع کننده می‌گوید، «لا مجال لهذا الإشکال»، برای این اشکال، اگر بگوییم حکم واقعی انشایی است پس دیگر وجوب امتثال ندارد. دفاع کننده می‌گوید مجالی برای این اشکال نیست.

«لو قيل»، دفاع کننده اینطور می‌گوید «بأنها كانت قبل أداء الأمانة إليها إنشائية»، قبل از «اداء اماره عليها» به احکام انشائیه است یا قبل «ابداء الامارة» هر دو را می‌توان خواند، قبل از اینکه اماره بر آن احکام قائم شود این احکام انشایی است. چرا لا مجال؟ «لأنها بذلك»، یعنی بسبب القيام الاماره، «تصير فعلية»، فعلی می‌شود «تبلغ تلك المرتبة»، به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد.

این خلاصه دفاع از شیخ، که قبل از اینکه اماره بیاید آنها بر انشایی بودن خود باقی هستند، بعد از اماره به مرحله‌ی فعلیت می‌رسد، به مرحله فعلیت که رسید دیگر وجوب امتثال دارد.

«فأَنَّهُ يُقَالُ»، جواب داده می‌شود «لَا يَكَادُ يُحْرَزُ بِسَبَبِ قِيَامِ الْأَمَارَةِ الْمَعْتَبَرَةِ عَلَيَّ حَكْمِ إِنْشَائِي»، احرار نمی‌شود به سبب قیام اماره‌ی معتبر بر حکم انشایی، «لَا يَكَادُ يُحْرَزُ لَا حَقِيقَةً وَلَا تَعَبْدًا»، یعنی نه احرار حقیقی و احرار تعبدی، حالا توضیح می‌دهیم. «لَا يَكَادُ يُحْرَزُ إِلَّا حَكْمٌ»، «حَكْمٌ» نایب فاعل «يُحْرَزُ» است، «إِنْشَائِي تَعَبْدًا». آخوند می‌گوید ما قدم به قدم جلو می‌آییم، دلیل حجیت اماره می‌گوید مؤدی خبر واحد را به منزله‌ی واقع نگاه کن، لکن تعبدًا.

حال شیخ انصاری می‌گوید واقع چه حکمی انشایی داریم، پس این دلیل می‌گوید مؤدی خبر واحد را به منزله‌ی حکم انشایی دارد تعبدًا. «لَا يَكَادُ يُحْرَزُ إِلَّا حَكْمٌ إِنْشَائِي تَعَبْدًا»، این هم که می‌گوید حکم چون شیخ این حرف را زده، و الا آخوند این حرف را از نظر مبنا قبول ندارد. «لَا حَكْمٌ إِنْشَائِي أَدَّتْ إِلَيْهِ الْأَمَارَةُ»، اماره این مرکب را احرار نمی‌کند.

یک خطی بکشید زیر «لَا حَكْمٌ إِنْشَائِي أَدَّتْ إِلَيْهِ الْأَمَارَةُ» بگوید این مرکب است. این مرکب ما دو جزء دارد یک «حَكْمٌ إِنْشَائِي»، یکی هم صفت اینکه اماره منجر به آن شده است. «أَدَّتْ» یعنی اماره منجر شده، به این حکم انشایی، آخوند می‌گوید این را نمی‌تواند اثبات کند.

آخوند چرا می‌گوید لا؟ چون دفاع کننده می‌خواهد بگوید وقتی اماره آمد حکم انشایی فعلی می‌شود، پس اماره یک مرکبی را باید اثبات کند، چون خود حکم انشایی محض، فعلی نیست. انشایی که این اماره مطابق با آن درآید فعلی می‌شود. اماره نمی‌تواند این را اثبات کند، «لَا حَكْمٌ إِنْشَائِي أَدَّتْ إِلَيْهِ الْأَمَارَةُ».

حال یکی یکی بیان می‌کند می‌فرماید: «أَمَّا حَقِيقَةُ فَوَاضِحٍ». اینکه حقیقتاً نمی‌تواند اثبات کند، واضح است؛ چون اگر این اماره بخواهد اثبات کند آن حکم انشایی اماره ما مطابق با آن واقع شده لازمه‌ی آن این است که علم به اصابه داشته باشیم، یعنی علم پیدا کنیم این اماره با آن حکم انشایی مطابق درآمده است

«وَأَمَّا تَعَبْدًا»، تعبدًا نمی‌تواند اثبات کند، «فَلَأَن قَصَارِي مَا هُوَ قَضِيَّةٌ حَجِّيَّةُ الْأَمَارَةِ»، نهایت چیزی که مقتضای حجیت اماره است این است که، «کون مؤداه»، یعنی مؤدی اماره، «هو الواقع تعبدًا»، بگوئیم مودی همان واقع است، «لا الواقع» که متصف به این صفت باشد، واقعی که «أَدَّتْ إِلَيْهِ الْأَمَارَةُ»، چرا دلیل حجیت نمی‌تواند این را اثبات کند؟ یک اشکال مهم این است که مستلزم دور است.

اگر اماره بخواهد اثبات کند واقعی که اماره با آن مطابقت کرده که این مستلزم دور است، دور آن هم روشن است، اگر واقع بخواهد مطابق به اماره درآید، اماره باید خبرش قائم باشد. از آن طرف اماره می‌خواهد واقع مطابق اماره را اثبات کند، پس قبلاً باید واقع این صفت مطابقت با اماره را داشته باشد، این مستلزم دور است.

اشکال دیگر آن این است که می‌گوئیم این مؤدی را باید به منزله‌ی واقع قرار دهد، واقع را شیخ انصاری می‌گوید: حکم انشایی محض است، پس این مؤدی باید به منزله‌ی حکم انشایی محض باشد، نه حکم انشایی که اماره مطابق با آن درآمده است.

بعد یک «فافهم» دارند، «فافهم» را طبعاً همیشه یک گروه می‌گویند اشاره به دقت دارد. آنهایی که می‌گویند اشاره به اشکال دارد، اشکال را مختلف بیان کرده‌اند، به نظر من بهترین بیان مرحوم حکیم در حقائق است، ایشان می‌فرمایند: این دفاع کننده چه چیزی را می‌خواهد به نفع شیخ اثبات کند؟ می‌خواهد راهی را طی کند که فعلیت درست شود، برای این راه مرکبی درست کرد و گفت حکم انشایی که اماره مطابق با آن درآید فعلی می‌شود.

مرحوم آقای حکیم می‌فرمایند: «فافهم» اشاره دارد به اینکه این نیاز به دلیل دارد، یعنی باید دلیل دیگری غیر از دلیل حجیت

اماره بیايد و بگويد اگر حکم انشايي در لوح محفوظ مطابق با اين اماره باشد و اين اماره موافق با آن باشد، آن حکم انشايي فعلي می گردد، براي رسيدن به فعليت، دليل اماره کافي نيست.

دليل اماره فقط ميگويد خبر واحد حجت است، يعني مؤدي خبر واحد را به منزلهي واقع بدان. حالا شما بگويد به منزلهي واقعي که اماره مطابق با آن درآمده است. فعليت را ما در از دليل ديگر نياز داريم، يعني يك دليل بايد بگويد اگر حکم انشايي اماره مطابق با آن درآمد، من شارع ميگويم آن حکم انشايي به مرحلهي فعليت مي رسد.

حالا «اللهم إلا أن يقال»، که دفاع کنند از يك راه ديگر بيايد، بگويد «إنّ الدليل علي تنزيل المؤدي منزلة الواقع»، دليل بر اينکه مؤدي را تنزيل منزلهي واقع کند، «الذي صار مؤدي لها»، واقعي که مودي است براي آن اماره، «هو دليل الحجة»، دفاع کننده ميگويد همان دليل حجت کافي است، لکن نه به دلالت مطابقي بلکه به دلالت اقتضاء.

دفاع کننده ميگويد: دلالت اقتضاء يعني اگر هزار اماره بيايد و بگويد: مودي من را به منزلهي حکم انشايي بدان مفيد نيست، حکم انشايي اثري ندارد. اماره بايد بگويد اين را به منزلهي واقع بدان، واقع را هم اين اماره را با آن مطابق بدان، واقعي که اين اماره با آن مطابقت مي کند، تا اثر داشته باشد، يعني ما بالاخره بايد آن حکم انشايي را به مرحلهي فعليت برسانيم تا اين اماره اثر داشته باشد.

آخوند جواب مي دهند و مي فرمايند «لکنه»، اين حرفي خوبي اما «لا يكاد يتم»، اين دلالت اقتضاء تمام نيست «إلا إذا لم يكن للأحكام بمرتبتها الإنشائية أثرٌ أصلاً»، مگر اينکه براي احكام در مرتبهي انشاء اثري نباشد، يعني اگر واقعا براي حکم انشايي هيچ اثري نباشد، اين حرف شما درست است.

بگويد اگر اثري نباشد، لغو لازم مي آيد و براي اينکه کلام حکيم مصون از لغويت باشد، مجبوريم بگويم به مرحلهي فعليت برسد؛ اما اثري به نام نذر داريم، حالا اگر کسي نذر کند که اگر اماره قائم بر يك حکم انشايي شود، صد درهم صدقه مي دهيم، اين اثر نيست؛ البته قبول کردن اين خيلي مشکل است.

«وإلا لم يكن لتلك الدلالة مجال»، اگر اثري غير از فعليت داشته باشد «لم يكن»، غير از فعليت يعني مثل نذر داشته باشد «لم يكن لتلك الدلالة»، براي دلالت اقتضاء، مجالي «كما لا يخفي».

تا اينجا اشکال اول تمام شد.

اشکال دوم

اشکال دوم به شيخ اين است که مرحوم شيخ انصاري در اين مواردتي که امارات و اصول عمليه قائم مي شود، آيا شما احتمال يك احكام فعليّه واقعيّه را مي دهيد يا نه؟ يعني اين احتمال را بدهيد که تعدادی احكام به مرحلهي فعليت رسيده اند، به مرحلهي بعث و زجر رسيده اند، طبعاً کسي نمي تواند جلوي اين احتمال را بگيرد و منکر آن شود.

آنگاه آخوند مي فرمايند: همانطور که قطع به متناهيين محال است، احتمال متناهيين هم محال است، نمي توانيد احتمال دهيد که يك شيء در آن واحد هم باشد و هم نباشد، احتمال ضدين محال است همانطور که قطع به ضدين محال است، نمي توانيد قطع پيدا کنيد، سياهي و سفيدي در آن واحد در جاي مشخصي اجتماع کرده است، اگر بگويد من احتمال مي دهيم در آن واحد در

جايي اجتماع كند، احتمال آن هم محال است، در اینجا هم همینطور است.

«وَأُخْرِي»، اشكال دیگر به شیخ انصاري «بأنّه كيف يكون التوفيق بذلك؟» چگونه می‌توانیم توفیق دهیم به جمع بین حکم ظاهري و واقعي به این بیان شیخ، «مع احتمال أحكام فعلية بعثية أو زجرية»، احکام بعثی و زجری در موارد طرق و اصول عملیه که متکفل احکام فعلی است، همین احتمال، مسأله‌ی متنافیین را به وجود می‌آورد، «ضرورة أنه كما لا يمكن القطع بثبوت المتنافيين»، همانطوری که قطع به متنافیین محال است، «كذلك لا يمكن احتماله» ثبوت متنافیین را.

راه پنجم برای جمع حکم ظاهری و واقعی

تا اینجا چند جمع بین حکم ظاهري و واقعي خواندیم؟ در انتها بحث پنجمین جمع بین حکم واقعي و ظاهري را مرحوم آخوند نقل می‌کنند.

مرحوم مشکینی را دیگران این جمع پنجم را به مرحوم سید محمد فشارکی استاد مرحوم محقق حائری نسبت داده‌اند، اما حق این است که این جمع هم مربوط به شیخ انصاري است. دیروز هم عرض کردیم شیخ انصاري در کتاب رسائل برای جمع بین حکم واقعي و ظاهري دو راه ارائه داده است، یک راه همین بود که خواندیم دو اشكال داشت، راه دوم را در اول مبحث برائت و اول مبحث تعادل و تراجیح، همین راه دوم را ارائه داده است.

پس این جمع هم برای خود شیخ است و آن جمع این است که گفته‌اند حکم ظاهري در مرتبه‌ی حکم واقعي نیست و اجتماع متنافیین، اجتماع متضادین در صورتی بوجود می‌آید که دو حکم در عرض یکدیگر و در یک مرتبه باشند و ما برای شما اثبات می‌کنیم که حکم ظاهري در مرتبه‌ی حکم واقعي نیست.

گفته‌اند ظاهري دو مرتبه و دو درجه مؤخر از حکم واقعي است. برای اینکه شما وقتی می‌گویید: «كل شيء لك حلال». می‌گویید این حلیت یک حکم ظاهري است، این حلیت که حکم ظاهري است، قبل از ثبوت حلیت باید شک داشته باشیم، شک ما هم باید در حکم واقعي باشد.

پس اول باید حکم واقعي ثابت باشد، در مرحله‌ی دوم باید نسبت به آن حکم واقعي شک کنیم در مرحله‌ی سوم حکم ظاهري به نام حلیت می‌آید، پس حکم ظاهري دو مرتبه و درجه مؤخر از حکم واقعي است و اجتماع متنافیین، متضادین، وجوبین و مثلین همه در صورتی است که حکم واقعي و ظاهري در یک مرتبه باشند، یعنی در عرض یکدیگر باشند.

آخوند می‌فرمایند: این راه جمع هم به نظر ما درست نیست، چون حکم ظاهري در مرتبه‌ی حکم واقعي نیست، قبول است، اما آن زمانی که حکم ظاهري جعل می‌شود، حکم واقعي هست یا نیست؟ آن زمان که حلیت ظاهريه می‌آید، سوال می‌کنیم حرمت واقعیه هست یا نیست؟ قطعاً وجود دارد، چون اگر بگویید نیست که مستلزم تصویب است، پس خلاصه جواب این است که حکم ظاهري در مرتبه‌ی حکم واقعي نیست؛ اما حکم واقعي در مرتبه‌ی حکم ظاهري هست و همین مستلزم اجتماع متنافیین است.

توضیح عبارت

«فلا يصحّ التوفيق بين الحكمين»، بین دو حکم توفیق صحیح نیست، به سبب «التزام كون الحكم الواقعيّ الذي يكون مورد الطرق إنشائيّاً غير فعليّ». این تتمه جواب شیخ انصاری بود.

«كما لا يصحّ» وجه جمع دیگری است. «لا يصحّ بأنّ الحكمين ليسا في مرتبة واحدة»، این دو حکم در مرتبه‌ی واحد نیست. «بل في مرتبتين»، در دو مرتبه است یعنی در عرض هم نیست. چرا؟ «ضرورة تأخّر الحكم الظاهريّ عن الواقعيّ بمرتبتين»، به ضرورت اینکه حکم ظاهری متأخر است از حکم واقعی به دو مرتبه، یکی اینکه باید شک باشد و یکی اینکه باید خود حکم واقعی باشد، یعنی اگر حکم واقعی نداشته باشید، حکم ظاهری ندارید.

پس اول باید یک حکم واقعی باشد. دوم باید در آن حکم واقعی شک داشته باشید، چون اگر علم به حکم واقعی داشته باشید نوبت به حکم ظاهری نمی‌رسد، آخوند می‌فرمایند: این جمع هم به درد ما نمی‌خورد، «وذلك این توفيق هم لا يكاد يُجدي»، چرا؟ «فإنّ الظاهريّ وإن لم يكن في تمام مراتب الواقعيّ»، ظاهری در تمام مراتب واقعی نیست، یعنی آن زمانی که در لوح محفوظ خداوند حکم واقعی را جعل کرد در کنار آن حکم ظاهری نبود.

«إلا أنّه»، یعنی أنّ الواقعيّ، «يكون في مرتبته»، یعنی در مرتبه‌ی ظاهری، «أيضاً. وعلي تقدير المنافاة»، پس حالا منافات محقق می‌شود، در مرتبه که حکم واقعی در مرتبه‌ی حکم ظاهری است، منافات محقق می‌شود. «لزم اجتماع المتنافيين في هذه المرتبة». می‌گوییم همین‌هم برای ما کافی است، همین که در یک مرتبه اجتماع متنافیین پیش آید، جمع شما بدرد نمی‌خورد و باید سراغ جمع‌های خودمان برویم، «فتأمل في ما ذكرنا»، در آن جمع‌هایی که ما ذکر کردیم، «من التحقيق في التوفيق»، تحقیق در جمع بین حکم ظاهری و واقعی، «فإنّه دقيق وبالتأمل حقيق».

وصلّى الله على محمد و آله الطاهرين